**معنای درک حضور تاریخیِ اصحاب امام حسین «علیه‌السلام» - 3**

**بسم الله الرّحمن الرّحیم**

**اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَباعَبْدِاللَّهِ وَ عَلَى الاْرْواحِ الَّتى حَلَّتْ بِفِناَّئِکَ**

**مقدمه**: در قضیه به میدان‌رفتن حضرت «قاسم‌بن‌الحسن» صحنه بسیار عجیبى آفریده شد حاکی از تصمیمی برای حضور در تاریخی که در حال آغاز است. نوجوانى که «لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُم‏» هنوز به حدّ بلوغ و تکلیف نرسیده بوده. در شب عاشورا، وقتى که امام حسین«علیه‌السلام» فرمودند: فردا کشته خواهند شد، این نوجوانِ سیزده، چهارده‌ساله عرض کرد: عمو جان! آیا من هم در آن میدان به شهادت خواهم رسید؟ امام حسین«علیه‌السلام» فرمودند: عزیزم! کشته‌شدن در ذائقه تو چگونه است؟ عرض کرد: «أَحْلَى مِنَ الْعَسَل‏» از عسل شیرین‌تر است. در این جمله در آن فضا مسلماً رازی نهفته است که جناب قاسم در منظر خود چه می‌بینند که حضور در آن تاریخ را از عسل شیرین‌تر می‌یابند.

حال در روز عاشورا، «قال الرّاوى: و خرج غلام». ناگهان دیدیم از طرف خیمه‌هاى ابى‌عبداللَّه، پسر نوجوانى بیرون آمد: « كَأَنَّ وَجْهَهُ شِقَّةُ قَمَر» چهره‌اش مثل پاره ماه مى‌درخشید. «فَجَعَلَ يُقَاتِل‏» آمد و مشغول جنگیدن شد. نوجوانی کم سن و سال بود اما وقتی به میدان رفت بر خلاف انتظار لشکریان دشمن، چنان با شهامت و دلیرانه جنگید و بر قلب دشمن تاخت تا این‌که بر او حمله کرده و شهیدش نمودند. آیا راز این‌همه جدّیت و امیدواری، جز در آن است که حضرت قاسم با هوشیاری تمام توانستند حضور در تاریخی که با حضرت اباعبدالله«علیه‌السلام» آغاز شده است را درک کنند؟

1- **ما و سلوکی خاص:** در راستای درک تاریخی نهضت اباعبدالله«علیه‌السلام» باید گفت که بعضی مواقع سخن‌ها یا از اثر می‌افتند و یا شرایط طوری است که افراد به سخن‌ها گوش نمی‌سپارند، و از این جهت در کربلا دعوتِ بی‌صدا مکمل دعوتِ با صدا شد و حضرت اباعبدالله«علیه‌السلام» با حرکات خود و از طریق گفتارهایی کوتاه و در عین حال عمیق سخن‌هایی گفتند به وسعت همه تاریخ، همان‌طور که حضرت امیرالمؤمنین«علیه‌السلام» با سیره و حرکات خود از یک طرف و در حکمت‌های نهج‌البلاغه از طرف دیگر با ما سخن‌ها گفتند و وجدان‌های بیدار از درون خود در سکوت اولیای الهی سخن‌های عمیقی را شنیدند.

حال مائیم و انسان‌های این دوران و شرایطی که شرایط آگاهی‌های فراوان است، با حضوری که با کلمات اشاره‌گونه برای انسان‌های این دوران حاصل می‌شود. با توجه به این امر می‌توان به انسان‌هایی فکر کرد که با وجدان تاریخی خود از سکوت ما در عین حضور خاصی که در ما به ظهور می‌آید، سخن‌ها می‌شنوند، سخنانی مانند سخنان حضرت اباعبدالله«علیه‌السلام» در ظهر عاشورا که آن حضرت با به سرگذاردن عمامه رسول خدا«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» و پوشیدن نعلین آن حضرت، نظرها را به سرآغازها یعنی به سیره پیامبر«صلوات‌الله‌علیه‌وآله» انداختند، در نسبت به آینده‌ای که از طریق نهضت آن حضرت در کربلا پیش خواهد آمد. لذا می‌فرمایند: ««أَلا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لا یُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْباطِلَ لا یُتَناهی عَنْهُ» مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل اجتناب نمی‌شود؟ و این یعنی نهضتی که بنا دارد با نظر به آغاز، حضور در آینده را معنا کند.

2- **حضور در تاریخ خود:** با توجه به نکته فوق، آیا به این نکته فکر کرده‌ایم که برای ادامه تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمد، مانند مولای‌مان حضرت اباعبدالله«علیه‌السلام» با حرکات و سکنات و سکوت و سبک زندگی خود، فردای خود را با سلوکی خاص معنا کنیم تا در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، حاضر باشیم و گرفتار سرنوشت ریزش‌های انقلاب که عین بی‌آیندگی است نشویم؟ مانند سرنوشت بعضی از صحابه پیامبر که کارشان به ثروت‌اندوزی کشید و مقابل مولای‌مان علی«علیه‌السلام» ایستادند و بهانه‌ای شدند تا عده‌ای اسلام را امری قبیلگی و گروهی فرض کنند، امری که متأسفانه در مسیر انقلاب اسلامی نیز پدید آمد و ما نیز باید مانند مولای‌مان حضرت اباعبدالله«علیه‌السلام» با حرکات و سکنات و سکوت و سبک زندگی خود، فردای خود را با سلوکی خاص معنا کنیم تا در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، حاضر باشیم. این غیر از نگاهی است که جناب محمد حنفیه و عبدالله عباس نسبت به آن حرکت داشتند.

3- **یقینی‌ترین حضور:** اگر متوجه «توحید» هستیم و با نظر به «توحید» و به حکم تجلیِ دائمی انوار الهی ‌همواره در هر زمانی خداوند نسبتی با ما برقرار می‌کند و با حاضرشدن در همان نسبتی که خداوند با ما برقرار می‌کند، انسان می‌تواند به حکم خلیفۀ الله‌بودن، نسخه‌ای از خداوند ‌شود، که اهل تقوا خود را در آن حضور احساس می‌کنند و این یقینی‌ترین حضور است، زیرا حقیقی‌ترین معنایی است که هرکس می‌تواند از خود و از دیگران در هر زمانه‌ای داشته باشد.

4- **معنای درک حضور در تاریخ:** وقتی انسان در مسیری قرار گیرد که احساس سرگردانی و بی‌آیندگی بکند، باید باور کند هنوز متوجه اراده الهی در تاریخ نشده. زیرا حقیقتِ انسان با حضور در تاریخ‌اش برایش پیش می‌آید، حضوری که به خودی خود قابل دیدن نیست ولی می‌توان آن را از درون درک کرد، به همان معنای «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْب» که به معنای نظر به حقیقتی است که تنها در آینه حادثه‌های تاریخ ظهور می‌کند و انسان با رشدِ بعد از رشد در مسیر تحققِ هرچه بیشتر تعالی خود قرار می‌گیرد مانند صحنه‌های مختلف که با انقلاب اسلامی ظهور کرد و انسان می‌تواند متوجه وسعت روح ایمانی خود در جهان بشود، به همان وسعتی که یاران حضرت مهدی«عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» در آن حاضرند که اگر در شرق عالم‌ باشند، خود را در غرب عالم نیز می‌یابند، زیرا انسان در ذات خود، منطقه‌ای است گشوده در رفع دوری از چیزها و تقرب به آن‌ها و این امری بود که اصحاب امام حسین«علیه‌السلام» به خوبی درک کردند و از این جهت تا قیام قیامت خود را در هر صحنه‌ای که صحنه مقابله حق در مقابل باطل است حاضر می‌یابند. آیا در این زمانه این شهید رئیسی نبود که در ادامه دولتی که بخواهد مسیر عدالت را پیشه کند، حاضر بود و افق آینده را نشان داد تا معلوم شود راه بسته نیست و نباید مأیوس شد، حتی به قیمت شهادت.

5-**اصیل‌ترین بودن:** اصحاب امام حسین«علیه‌السلام» با نظر به آن حضرت به اصیل‌ترین بودن فکر می‌کردند که بودنی است به وسعت همه تاریخ، ذیل اراده الهی، بر عکس جبهه مقابل آن‌ها که گرفتار بلای بی‌تاریخی بودند و زمانه خود را نمی‌شناختند آن‌هایی هم که در این زمانه نمی‌دانند ملت ما از انقلاب اسلامی چه می‌خواهد و نمی‌دانند در دل آزادی و قانون و توسعه و علم و تکنولوژی، باید به حضور در بستر توحیدیِ آخرالزمانی نایل شد، دانسته و یا نادانسته همواره گرفتار بلای بی‌تاریخی و بی‌هویتی هستند و به جای آن‌که با دیکتاتوری رسانه‌ای‌شان با بقیه سر جنگ داشته باشند باید خود را بازخوانی کنند. آری! «خود شکن، آیینه شکستن خطا است» اینان هنوز هم نمی‌دانند حضورِ تاریخی در بستر توحید چه اقتضائاتی دارد و معنای آزادی و قانون و تکنولوژی چه باید باشد تا زندگی همواره جریان داشته باشد و «علم» و «آزادی» و «دینداری» چگونه می‌توانند کنار هم قرار گیرند تا نه دین به حاشیه رود و تکنولولوژی سیطره پیدا کند و نه دینداری نسبت به آزادی و تکنولوژی بی‌تفاوت باشد و این با حضور در تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی و حضور انسان آخرالزمانی با همان وسعت خاص‌اش ممکن است، تا انسان‌ها را در علم و عمل قاصر و ناقص تصور نکنیم. مانند اصحاب امام حسین«علیه‌السلام» که با حضور در تاریخی که با امام حسین«علیه‌السلام» آغاز شد، خود را در وسعت همه تاریخ یافتند و این اصیل‌ترین بودن است در هر زمانی. بودنی ذیل اراده الهی در تاریخی که در آن حاضر هستیم، یعنی بودنی در امروز و فردای تاریخی که با انقلاب اسلامی آغاز شده است.

6- **احساس انسانیتِ خود در نسبت با حضرت اباعبدالله**«علیه‌السلام»: کربلا به ما نشان داد که عالم انسانی ظهورات خاصی به سوی هرچه بیشتر انسان‌شدن دارد و اگر انسان از این نحوه حضور غفلت کند گرفتار اراده‌های ضعیف و امیال سطحی می‌شود و اراده‌های ضعیف ارزش‌های ضعیف خلق می‌کنند. مگر نه آن است که آن کس که با نیروی نظامی قدرت‌نمایی می‌کند، ضعف خود را در هرچه بیشتر انسان‌شدن پنهان می‌کند؟ به من بگویید آیا جناب حضرت سیدالشهداء«علیه‌السلام» در زمانه خود و در کربلا در ارتباط با انسانیت انسان‌ها و درخشیدن در دل‌ها قدرتمندتر بودند و یا عمر سعد؟ و از آن مهم‌تر کدام‌یک از آن دو بیشتر انسانیت خود را در عالم انسانی‌شان که همان ذات‌شان بود، احساس می‌کردند؟ ما هرکس می‌خواهیم باشیم، به عنوان انسان، روحی هستیم که با وسعت‌دادن به انسانیت خود که همان ارتباط وجودی ما با خداوند است، می‌توانیم از پوچی که تهی‌شدن انسان است از معنای انسانیت، رهایی یابیم. بیرون از حضوری که با حضور ذیل حضرت اباعبدالله«علیه‌السلام» پیش می‌آید، اصالت‌دادن به اموری است که بیرون از ما می‌باشند و در شدت‌دادن به انسانیت ما نقشی ندارند، خطر آن‌جا است که آن انسان بزرگ یعنی حضرت سیدالشهداء«علیه‌السلام» را در نسبتی غیر از نسبتی که با انسانیت ما دارد و آینه حضور هرچه بیشتر ما در ما می‌تواند باشند، در نظر آوریم. در آن صورت نه‌تنها با او و با خود زندگی نکرده‌ایم بلکه زندگی را فراموش خواهیم کرد، به همان معنای پوچی و سرگردانی و تنهایی با خودی که بسی ضعیف است و به جای بیشترشدن در انسانیت، گرفتار تکرار همان زندگی ضعیف خواهیم بود. والسلام